



Middle East Studies Quarterly

Vol 29, No 2, Summer 2022

Received date: 2022.04.05

Acceptance date: 2022.04.23



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1401.29.2.6.4

The Impact of Neo-Patrimonialism on the Concept of Democracy in the Middle East after the Collapse of the Ottoman Empire

Ehsan Faramarzmanesh¹



Abstract

The Middle East has undergone major political and social changes since the collapse of the Ottoman Empire as well as in recent decades. According to Hisham Sharabi, a prominent Arab writer, the result of Western modernity entering the Middle East after the collapse of the Ottoman Caliphate was the emergence of a neo-patrimonial society in opposition to the traditional patriarchal society in the Middle East. Neo-Patrimonialism has in fact led to an anthropic and irregular modernization that is neither modern nor patriarchal. This neo-patrimonial society is in conflict with the issue and concept of democracy. The question that arises in this regard is "What effect has neo-patrimonialism had on the concept of democracy in the Middle East?" To answer to this question, the following hypothesis has been put forward: "Neo- patrimonialism, in a dialectical confrontation with the category of democracy, has led to a change in the meaning and form of democracy in the Middle East contrary to its common meaning (as a Western concept)." In fact, neo- patrimonialism has changed the nature of democracy and created a new form of it, which is examined in this study as 'distorted democracy'.

Keywords: New patriarchy, Democracy, distorted democracy, Middle East, Ottoman Empire

1 - Ph.D. Student of International Relations, Allamah Tabatabaei University, Tehran, Iran



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۲۹، شماره ۲، پیاپی (۱۰۸)، تابستان ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۳

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰.۱۰۰۱.۱.۱۵۶۰۱۹۸۶.۱۴۰۱.۲۹.۲.۶.۴

تأثیر نوپدرسالاری بر مفهوم دموکراسی در خاورمیانه: بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی

احسان فرامرزش^۱



چکیده

خاورمیانه بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی و طی دهه‌های اخیر با تغییرات عمده‌ای در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی مواجه شده است. به‌زعم هشام شرابی نویسنده مطرح عرب نتیجه ورود مدرنیته غرب به خاورمیانه بعد از فروپاشی خلافت عثمانی در تقابل با جامعه پدرسالار و سنتی خاورمیانه ظهور و شکل‌گیری یک جامعه نوپدرسالار بوده است. نوپدرسالاری در واقع به یک نوسازی آنتروپیک و نامنظم منجر شده است که نه مدرن است و نه پدرسالار. این جامعه نوپدرسالار با مسئله و مفهوم دموکراسی در کشاکش و تقابل قرار گرفته است. پرسشی که در این راستا مطرح می‌شود این است که: نوپدرسالاری چه تأثیری بر مفهوم دموکراسی در منطقه خاورمیانه داشته است؟ در پاسخ به این سوال فرضیه زیر مطرح شده است: نوپدرسالاری در یک تقابل دیالکتیک با مقوله دموکراسی منجر به تغییر معنا و شکل دموکراسی در خاورمیانه بر خلاف معنای رایج آن (به عنوان یک مفهوم غربی) شده است. در واقع نوپدرسالاری باعث تغییر ماهیت دموکراسی شده و شکل جدیدی از آن را به وجود آورده است که با عنوان «دموکراسی تحریف شده» در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: نوپدرسالاری، دموکراسی، دموکراسی تحریف شده، خاورمیانه، امپراتوری عثمانی.

فروپاشی امپراتوری عثمانی که پس از جنگ جهانی اول و با تصرف قسطنطنیه از سوی نیروهای بریتانیایی، فرانسوی و ایتالیایی صورت گرفت، خاورمیانه را با یک مرزبندی سیاسی و یک دنیای جدید و رویارویی با مدرنیته و حضور کشورهای حامل آن در منطقه مواجه کرد. این مسئله باعث تغییر در بافت اجتماعی و سیاسی منطقه شد و غرب و مدرنیته به عنوان عاملی اساسی در زندگی اجتماعی - سیاسی جوامع خاورمیانه مطرح شدند. یکی از مسائل آشکار در این زمینه برخورد سنت و مدرنیته بوده که باعث تغییراتی عمده در جوامع منطقه شده است. به زعم هشام شرابی نویسنده معروف عرب، نتیجه تقابل مدرنیته و سنت در خاورمیانه در چارچوب یک روند دیالکتیک منجر به شکل‌گیری نوپدرسالاری در این منطقه شده و نوسازی به صورت نامنظم و ناقص ظهور کرده است. جامعه نوپدرسالار خاورمیانه با مفهوم دموکراسی غرب روبه‌رو بوده و از این مفهوم در سال‌های متمادی تأثیر پذیرفته است. شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی و دموکراسی‌خواهانه در مقابل دولت‌های اقتدارگرای منطقه نمودی از این مسئله است. مسئله دموکراسی و دموکراسی‌خواهی از زمان یونان باستان؛ از زمان ارسطو و افلاطون تاکنون یکی از مسائل مورد چالش و گفتگوی جوامع انسانی مختلف بوده است. اینکه چه کسی یا چه کسانی باید یا نباید بر انسان حکومت کنند همواره برای اندیشمندان و توده مردم محل مناقشه و مباحثه بوده است و احتمالاً تا آینده‌ای دور دست نیز باقی خواهد ماند. هرچند در نیمه دوم قرن بیستم جهان از لحاظ سیاسی تغییرات عمده‌ای را به خود دید و تمامی بدیل‌های اصلی دموکراسی ناپدید شدند. اما به زعم رابرت دال: «در آغاز قرن دشمنان پیشامدرن دموکراسی، پادشاهی متمرکز، اریستوکراسی موروثی، الیگارشی مبتنی بر حق رأی انحصاری و محدود، مشروعیت خود را در نظر مردم از دست دادند. رژیم‌های اصلی ضد دموکراتیک قرن بیستم یعنی کمونیستی، فاشیستی و نازی در خرابه‌های جنگ بلاخیز مدفون شدند و یا مانند شوروی از درون فروپاشیدند. دیکتاتورهای نظامی به دلیل ورشکستگی خود به‌ویژه در آمریکای لاتین که با لعابی از دموکراسی توانسته بودند تا اندازه‌ای دوام آورند کاملاً بی‌اعتبار شدند.» اما آیا سرانجام دموکراسی در رقابت برای کسب پشتیبانی مردم سراسر جهان پیروز شد؟ پاسخ قاطعانه رابرت دال این است که: «به هیچ وجه.» بنابراین از زمانی که مدرنیسم و دموکراسی بخشی از نخبگان و افراد جوامع خاورمیانه را با خود همراه ساخته است بحث از دفاع از سنت‌ها و میراث گذشته و هویت‌ها نیز در برابر آن مطرح شده است. خاورمیانه و شمال آفریقا در سال‌های اخیر شاهد شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گسترده و فراگیری در کشورهای مختلف بوده‌اند. جنبش‌هایی که با هدف براندازی حکومت‌های اقتدارگرا و تهیه و تدوین قانون اساسی و اصلاحات نهادی و ساختاری و دستیابی به دموکراسی و سطح بهتری از رفاه اقتصادی - اجتماعی شکل گرفته است. دموکراسی در خاورمیانه به‌ویژه در دهه‌های اخیر یک مسئله مهم و قابل توجه بوده است. مفهوم دموکراسی همان معنا و مفهومی که در غرب داشته است را در خاورمیانه حفظ نکرده و در بستر یک جامعه نوپدرسالار (جامعه‌ای که در اثر تقابل مدرنیته و پدرسالاری سنتی شکل گرفته) دچار تغییراتی شده است. اهمیت بررسی این مسئله و این تغییرات در این است که نه فقط متخصصان حوزه دموکراسی بلکه همه ما ناگزیر از پاسخ به این پرسش هستیم که مفهوم دموکراسی و برقراری نظام دموکراسی در هر جامعه چه در جامعه ما و چه در جامعه متعلق به دیگران چه معنایی دارد. در این راستا در پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش هستیم که: «نوپدرسالاری چه تأثیری بر مفهوم دموکراسی در منطقه خاورمیانه داشته است؟» در پاسخ به این سوال فرضیه زیر مطرح شده است: «نوپدرسالاری در یک تقابل دیالکتیک با مقوله دموکراسی منجر به تغییر معنا و شکل دموکراسی در خاورمیانه بر خلاف معنای رایج آن (به عنوان یک مفهوم غربی) شده است.» به منظور آزمون فرضیه فوق از دیالکتیک هگل به عنوان چارچوب نظری تحقیق استفاده خواهد شد. همچنین ابتدا اوضاع خاورمیانه پس از خلافت عثمانی بررسی می‌شود و سپس مفاهیم

«پدرسالاری و نوپدرسالاری» و «دموکراسی» تشریح می‌شوند و در قدم آخر با قرار دادن مفهوم دموکراسی و نوپدرسالاری به روش دیالکتیک در مقابل یکدیگر، در نتیجه مفهوم «دموکراسی تحریف شده» مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت.

ادبیات پژوهش

الف) نظریه نوپدرسالاری اولین بار از سوی نویسنده مشهور عرب هشام شرابی مطرح شده است. شرابی در کتابی با نام «پدر سالاری جدید»: «نظریه‌ای درباره تغییرات تحریف شده در جامعه عرب» و ویژگی‌های اجتماعی جوامع خاورمیانه (به‌ویژه کشورهای عرب‌زبان) را بعد از فروپاشی خلافت عثمانی تشریح می‌نماید. شرابی معتقد است جوامع عرب به عنوان جوامعی سنتی و حائز خصوصیات پدرسالاری در رویارویی دیالکتیکی با مدرنیسم غربی به جوامعی با ویژگی‌های اجتماعی جدید تبدیل شده‌اند. شرابی ویژگی عمده این جوامع را با عنوان «مدرنیسم تحریف شده» مشخص می‌کند؛ به این معنا که این جوامع نه مدرن هستند و نه سنتی بلکه یک شکل و ترکیبی نامنظم از هر دو هستند. (ب) یکی از اندیشمندانی که در دهه‌های اخیر به صورت جدی و منظم در مورد مفهوم و ساختار دموکراسی دست به نظریه‌پردازی زده است رابرت دال می‌باشد. دال در دو کتاب معروف خود با نام «درباره دموکراسی» و «تحلیل سیاسی مدرن» معتقد است برای فهم و رشد دموکراسی در هر منطقه و نظام سیاسی لازم است به سیر تاریخی شکل‌گیری آن جوامع توجه کرد. در حقیقت وی معتقد است دموکراسی محصول یک فرآیند تاریخی است و نمی‌تواند به صورت دفعه‌ای در جاهای دیگر رشد کند.

از آنجایی که نظریه «نوپدرسالاری» از سوی هشام شرابی وضع شده است در این زمینه جز کتاب وی نوشته‌های دیگری در دسترس نیست و اگر هم باشد بیشتر تشریح همان نظریه است. در زمینه دموکراسی تحریف شده در خاورمیانه نیز اثری یافت نشده است.

روش پژوهش

در این تحقیق به منظور تحلیل مسئله از روش «دیالکتیک» استفاده می‌شود. دیالکتیک تقریباً همزمان با آغاز فلسفه به عنوان یک اصطلاح در ادبیات فلسفی راه یافته است و معمولاً از سوی فیلسوفان مختلف در معنای متفاوتی به کار رفته است. هلمونت دالر در کتاب خود با عنوان «روش‌های پژوهش در علوم انسانی» دیالکتیک را به عنوان یکی از سه روش مهم رسیدن به شناخت در علوم انسانی در کنار هرمنوتیک و پدیدارشناسی مورد بررسی قرار می‌دهد. مفهوم دیالکتیک مدت‌ها به واژه مد روز بدل شده بود. این مفهوم اغلب در ارتباط با کارل مارکس و «ماتریالیسم دیالکتیک» وی و تا اندازه‌ای هم در ارتباط با اندیشه‌های هگل به کار بسته می‌شد. اگر کسی می‌خواست دو گونه متفاوت و متضاد را به یکدیگر ربط دهد، می‌کوشید آن را دیالکتیکی جلوه دهد، ولی صرف نظر از شکل‌های متنوع نمود مفهوم «دیالکتیک» در دستگاه‌های فکری مختلف، پیشینه آن به دوران باستان می‌رسد که نقشی مهم به خود اختصاص می‌داد. از این رو رهیافت دیالکتیک بسیار فراتر از دو مفهوم هرمنوتیک و پدیدارشناسی، ذهن اندیشه‌ورزان را به خود مشغول داشته است، همانند دیالکتیک گفتگو نزد سقراط و یا آموزه «تناقض قانون‌ها» (Antinomie) نزد کانت. در حالی که کانت به دیالکتیک به منزله ابزاری منفی و مورد نقد می‌نگریست، هگل آن را ابزاری مثبت و سازنده می‌دانست و کی‌یرکه‌گارد و مارکس برخلاف هگل، دیالکتیک را به گونه دیگری شکل دادند (بی‌نا: منابع اینترنتی).

دیالکتیک به‌طور عام به معنای گفتگوی مجادله‌آمیزی است که در فرآیند آن تناقض‌ها هویدا می‌شود و تأکید بر رسیدن به توافق و آشتی است. نمود پایه‌ای دیالکتیکی همان رابطه تز - آنتی تز - سنتز است. هلموت دالر در کتاب خود، دیالکتیک را نزد کانت، هگل و کی‌یرکه‌گارد توضیح می‌دهد و می‌نویسد که جنبه مثبت دیالکتیک در پویایی آن، ایجاد انگیزه برای اندیشیدن و نگرش انتقادی است (دالر، ۲۰۰۶) در واقع در دیالکتیک تز و در برخورد با آنتی تز در شکل جدیدی با عنوان سنتز مستحیل می‌شود؛ به عبارت دیگر مفاهیم در این روش از بین نمی‌روند بلکه به شکل دیگری در می‌آیند. هگل از کلمه

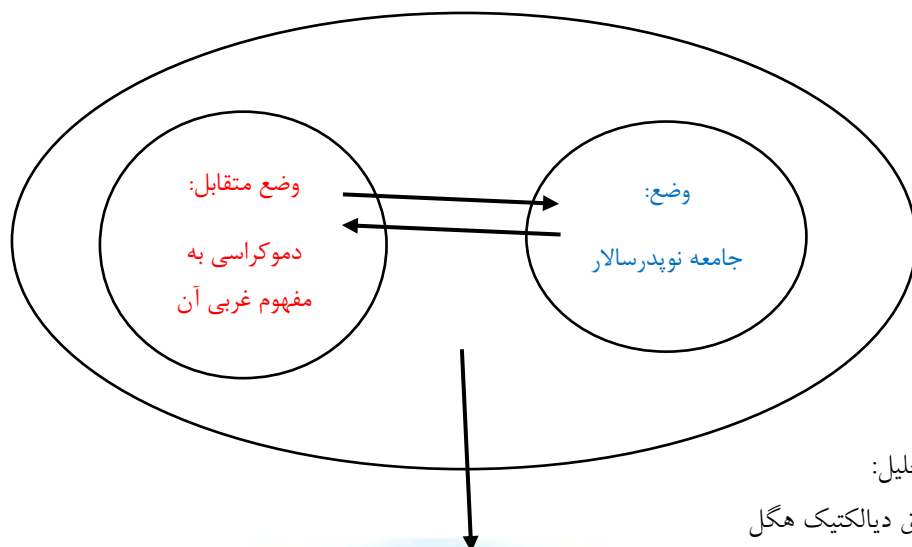
«Abholen» در همین معنا استفاده می‌نماید. بنابراین در پژوهش حاضر می‌توان تز، آنتی‌تز و سنتز را به شکل زیر و در معنای هگلی آن مشخص نمود.

نویدرسالاری (تز) ← دموکراسی (آنتی‌تز) ← دموکراسی تحریف شده (سنتز)

چارچوب نظری

در این پژوهش قانون «دیالکتیک هگل» به عنوان چارچوب نظری در نظر گرفته شده است. هرچند دیالکتیک هگل به معنای خاص کلمه یک نظریه نیست اما می‌توان از مفاهیم و مولفه‌های آن به منظور تحلیل مسائل فوق بهره برد. دیالکتیک اصطلاحی است که برای توصیف یک روش استدلال فلسفی به کار می‌رود، شامل نوعی روند متناقض بین طرف‌های مخالف یکدیگر است. به عنوان نمونه در کلاسیک‌ترین نوع دیالکتیک، افلاطون استدلال فلسفی خود را بر اساس گفتگو یا تقابل بین سقراط از یک طرف و اشخاص دیگر در طرف مقابل پیش می‌برد. مناظره بین طرف‌های مقابل نوعی تحول در دیدگاه‌ها یا مواضع فلسفی را ایجاد می‌کند. در گفتگوها طرف‌های مقابل سقراط نظرات خود را تغییر می‌دهند، یا اصلاح می‌کنند. دیالکتیک هگل که به روش خاص استدلال هگل فیلسوف آلمانی مربوط می‌شود نیز مانند سایر روش‌های دیالکتیکی متکی به یک روند متناقض بین طرف‌های مقابل است. در حالی که طرف‌های مخالف افلاطون مردم هستند اما طرف‌های مخالف در کار هگل به موضوع بحث وی بستگی دارند؛ برای مثال در کار او بر روی موضوع منطق طرف‌های مخالف تعاریف مختلفی از مفاهیم منطقی وجود دارد که در تقابل با یکدیگر هستند. در «پدیدارشناسی روح» که معرفت‌شناسی یا فلسفه دانش هگل را ارائه می‌دهد، طرف‌های مخالف تعاریف مختلفی از آگاهی و شی هستند (Maybee, 2020).

هستی و نیستی و گردیدن نخستین سه پایه هگل هستند. مقوله نخستین هر سه پایه مقوله‌ای ایجابی است یعنی معنایی مثبت دارد که هستی باشد. مقوله دوم همیشه سلبی یا مخالف مقوله نخست است و آنچه مقوله نخست اثبات کرده است نفی می‌کند، در این نقطه دو مقوله در برابر یکدیگر قرار دارند و ناقض یکدیگرند ولی محال است که بتوان در این تناقض باقی ماند و گرنه معنای حکم هگل این می‌شود که مقولات متضاد در آن واحد بر چیز واحد صادق باشند. اما چگونه یک چیز می‌تواند در آن واحد هر دو حال را داشته باشد؟ به عبارت دیگر چگونه یک چیز می‌تواند دو پایه از سه پایه نخست یعنی هستی و نیستی را همزمان داشته باشد؟ پاسخ آن است که یک چیز هنگامی که می‌گردد، یعنی تغییر می‌پذیرد، هم هست و هم نیست، پس مقوله گردیدن تناقض را رفع می‌کند؛ به دیگر معنا تناقض میان مقولات اول و دوم همیشه در مقوله سوم که جامع آن دو مقوله است رفع می‌شود. مقوله سوم نقیض دو مقوله دیگر را در خود دارد ولی شامل وجود وحدت و هماهنگی آنها نیز هست. سه عنصر این سه پایه را گاه به ترتیب نهاد (تز)، برابر نهاد (آنتی‌تز) و هم‌نهاد (سنتز) نیز می‌نامند. هم‌نهادی که از این راه پیدا می‌شود باز به عنوان حکمی تازه و مقوله‌ای مثبت و ایجابی عرض وجود می‌کند زیرا به محض استقرار نقیضش از درونش زاده می‌شود و آن را با خود دچار تناقض می‌کند؛ این تناقض تازه باز باید در وحدت بالاتری که متعلق به هم‌نهاد تازه‌ای است حل شود (استیس، ۱۹۲۴: ۱۲۵-۱۲۷). به طور کلی هگل دیالکتیک را در هر موردی مستلزم گذار از «وضع» به «وضع متقابل» و حصول وحدتی به «وضع مجامع» می‌بیند. بنابراین بر اساس منطق دیالکتیک هگل می‌توان چارچوب پژوهش حاضر را تنظیم نمود. آنچه به عنوان وضع در نظر گرفته می‌شود جامعه نویدرسالار خاورمیانه است (که البته خود وضع مجامع دو پایه: جامعه پدرسالار به عنوان وضع و مدرنیسم به عنوان وضع متقابل است). وضع متقابل جامعه نویدرسالار، «دموکراسی به معنا و مفهوم غربی» است و در نهایت تناقض این دو در «دموکراسی تحریف شده» به عنوان وضع مجامع برطرف می‌شود و یا «می‌گردد». به این ترتیب می‌توان مدل منطقی زیر را به عنوان پایه تحلیل و استدلال در پژوهش حاضر در نظر گرفت:



وضع مجامع: دموکراسی تحریف شده

بنابراین از آنجایی که در تقابل بین جامعه نوپدرسالار و دموکراسی در خاورمیانه هیچ‌کدام از این دو مقوله از بین نرفته و بلکه در شکل جدیدی مستحیل شده و ادامه حیات می‌دهند (که شواهد آن در بخش‌های مختلف تحقیق ارائه خواهد شد) منطق دیالکتیک هگل می‌تواند چارچوب نظری مناسبی برای پیشبرد این پژوهش به حساب آید.

خاورمیانه پس از فروپاشی عثمانی

فروپاشی خلافت عثمانی یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین حوادث سیاسی در خاورمیانه و جهان اسلام به شمار می‌رود. جنگ جهانی اول پایان این امپراتوری کهن را رقم زد. وقتی امپراتوری عثمانی تنها قدرت مهم در منطقه به حساب می‌آمد به نوعی منطقه دارای ثبات و پایداری بود ولی با فروپاشی آن منطقه با چالش‌های جدید مواجه شد. بعد از، از دست رفتن قدرت عثمانی در خاورمیانه دیگر بازیگران بین‌المللی سعی در جایگزینی آن را داشته‌اند. بر خلاف عثمانی‌ها که در پی اجرای سیاست‌های اتحادسازی و ایجاد هارمونی بوده‌اند، کشورهای غربی در راستای تامین منافع خود بیشتر دست به ایجاد و ترویج دولت-ملت‌سازی در منطقه زده‌اند. بعد از فروپاشی خلافت عثمانی تقریباً هیچ‌کدام از دولت‌هایی که از این امپراتوری منتزع شده‌اند، ثبات و پایداری را در درون مرزهای خود تجربه نکرده‌اند و حتی خاورمیانه نیز به صورت عمومی به ثبات نرسیده است (Ertoy, 2020: 20-21). با فروپاشی خلافت عثمانی و پررنگ‌تر شدن حضور دولت‌های اروپایی، رواج بازرگانی و ارتباط با اروپا و غرب، شهرهای مناطق تحت حاکمیت دولت عثمانی به سمت مدرن شدن و تغییر شکل گام برداشتند. با شکل گرفتن شهرهای جدید شیوه زندگی مردمان منطقه نیز تغییر پیدا کرد، تغییری که در واقع نمود و انعکاسی از شیوه زندگی اروپاییان و دنیای غرب بود. دانش دنیای جدید اروپا و آمریکا از طریق کتاب‌ها، نشریات و روزنامه‌ها به اعراب و جوامع آنها می‌رسید. با مهار جنبش‌های مخالف در خاورمیانه در دهه ۱۹۲۰ میلادی فرانسه و انگلستان تا چندین سال در خاورمیانه و حتی در دنیای خارج معارضی نداشتند. مسئله دیگری که در دهه ۱۹۳۰ نمایان شد مسئله شکل‌گیری طبقه تحصیل کرده شهرنشین بود که دیگر مثل سابق در درون محدوده و مرزهای شریعت و دین نمی‌زیستند. در این راستا در جمهوری ترکیه جدید با روی کار آمدن قوانینی منشعب از نمونه‌های اروپایی، قوانین شریعت و سنت رسماً منسوخ شدند. هرچند کشورهای عربی تا این حد مانند ترکیه عمل نکرده بودند ولی آنها نیز تحت تأثیر قوانین کشورهای اروپایی حاکم بر منطقه قرار گرفته بودند و در برخی از این کشورها دعاوی و مسائل جنایی، مدنی و بازرگانی طبق قوانین اروپایی پیگیری می‌شد در حالی که دعاوی شخصی همچنان طبق قوانین اسلام و نظر قاضی مذهبی رسیدگی می‌شد. ماهیت زندگی شهرنشینی نیز با مهاجرت فزاینده روستاییان به شهر و افزایش تعداد سرمایه‌داران ملی، مالکان زمین، بازرگانان،

صاحبان کارخانه‌ها و مقامات لشگری و کشوری دچار تغییر و دگرگونی شد. در نتیجه این امر تغییراتی در شیوه و آداب زندگی جوامع منطقه صورت گرفت. طبقات جدید در واقع سبک زندگی اروپایی را برگزیده بودند. همچنین در اثر مهاجرت روستاییان به شهرها، فضای روستاها را بازتر می‌کرد، مطبوعات به تمامی نقاط راه می‌یافت و رسانه‌ها در دسترس قرار می‌گرفتند و تحصیل برای بیشتر کودکان فراهم می‌شد. از لحاظ ارتباطات و حمل‌ونقل، خطوط هوایی ترقی پیدا کردند و فرودگاه‌های زیادی در کشورهای عربی تأسیس شد و به بهره‌برداری رسید. به تبع این امر پایتخت‌های کشورهای عربی به یکدیگر متصل شدند. علاوه بر این مسافرت‌های زمینی نیز با افزایش اتوبوس و اتومبیل و توسعه و ترمیم جاده‌ها افزایش پیدا کرد (حورانی، ۱۳۸۴). اما سوای تغییراتی که از لحاظ مادی و فیزیکی در خاورمیانه رخ داد، مسئله مهم‌تر تغییرات اجتماعی و هویتی در جوامع این منطقه بوده است. بعد از مرگ عثمانی‌گرایی و همچنین ضعیف‌تر شدن باورهای اسلامی، موقعیت جدیدی برای روی کار آمدن یک هویت و وفاداری جدید نه بر مبنای امپراتوری بلکه بر مبنای ملت و کشور (دولت) به وجود آمد. در واقع تغییر حاصله باعث ایجاد رابطه بین ملی‌گرایی و وطن‌پرستی شد و به تبع آن پرسش‌های جدید و البته پاسخ‌های جدیدی را به همراه داشت (Lewis, 1980: 30). آنچه به عنوان دولت-ملت در کشورهای عربی تحت سلطه امپراتوری عثمانی مرزبندی شد حاصل توافق سایکس-پیکو میان سه کشور انگلیس، فرانسه و روسیه بوده است. تمام دولت-ملت‌های خاورمیانه (به جز ایران، ترکیه فعلی، مصر و تا حدودی عربستان) کشورهای جدیدی هستند که در اثر تجزیه امپراتوری عثمانی ظهور کردند. شکل‌گیری دولت‌هایی که مدنظر قدرت‌های اروپایی بود نتوانست در کشورهای عربی خاورمیانه (مانند سوریه و عراق) که دارای ساختار اجتماعی چند قومیتی و موزائیکی هستند روند گذار از سنت به مدرنیته را با موفقیت پشت‌سر بگذارد (اسپوزیتو، ۱۳۸۰). بعد از شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید خاورمیانه با مسائل و بحران‌های متعددی از جمله سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه شد. حضور کشورهای اروپایی و دنیای غرب بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی در منطقه خاورمیانه به صورت استعمار دنیای عرب گسترده‌تر شد. در نتیجه این حضور دنیای سستی و پدرسالار خاورمیانه با دنیای مدرن غرب مواجه شد. در واقع دنیای خاورمیانه تبدیل به میزبانی برای مسئله نوسازی غربی می‌شود که «دانیل لرنر» این مسئله را اینگونه تشریح می‌نماید:

«انگیزه‌ای که جامعه سستی را در خاورمیانه تحلیل برد از غرب آمد زیرا غرب برای بازسازی جامعه جدیدی که بتواند در جهان امروز عملکرد مناسبی داشته باشد همچنان یک مدل کارآمد است. در این حالت خاورمیانه می-خواهد تبدیل به وضعیت کنونی غرب شود. اما این جوامع عجز در برخورد با فرآیند تاریخی توسعه غربی، صبر ناچیزی دارند، برخی از جوامع خاورمیانه می‌خواهند آنچه در غرب در طول بیش از چند قرن صورت گرفته در طول چندسال انجام دهند. به علاوه آنان می‌خواهند راه خود را بروند. یکی از پیچیدگی‌های نوسازی خاورمیانه قومیت پرستی آن است که از لحاظ سیاسی در ناسیونالیسم افراطی و از لحاظ روان‌شناختی در بیگانه‌ترسی و سواس‌آمیز ظاهر می‌شود. عداوتی که با حرکت‌های ضد استعماری کاسته می‌شود با طرد تمامی مظاهر قومیت خارجی به بار می‌نشیند. خواسته‌های آنها نهادهای جدید است نه ایدئولوژی‌های جدید، قدرت جدید است نه اهداف جدید، ثروت جدید است نه خرد جدید، کالاهای جدید است و نه زبان حرفه‌ای جدید. در عین حال مشخص نیست که بتوان به آسانی و به طور کامل راه‌ها و کلمات جدید را گلچین کرد. در زیربنای اشکال ایدئولوژیک مختلفی که نوسازی در اروپا، آمریکا، روسیه و ژاپن به خود گرفت، الزامات رفتاری و نهادی وجود داشت که همگان در آن سهیم بودند» (لرنر، ۱۳۸۳: ۱۷).

در واقع نوسازی غربی در جوامع خاورمیانه تا حدودی در امور مادی روزمره مانند لباس، غذا، سبک زندگی، در نهادها مانند مدارس، پارلمان و در ادبیات فلسفه و علم تجلی یافته است. اما این نوسازی از نظر ماهیت با آنچه در غرب بوده متفاوت

است و در خاورمیانه در چارچوب وابستگی و تسلیم و تابعیت اتفاق افتاده که خود مسئله‌ای ناتوان‌کننده است و در نهایت به نوع جدیدی از پدرسالاری منجر شده است (شرابی، ۱۳۹۷). پدرسالاری که حاصل تقابل و رویارویی مدرنیته و سنت در منطقه خاورمیانه است.

پدرسالاری و نوپدرسالاری

هرچند مفهوم پدرسالاری برای زمان زیادی تنها از سوی اندیشمندان غربی به کار برده می‌شد اما از دهه ۱۹۷۰ به بعد این مفهوم به طور گسترده‌ای برای رژیم‌های سیاسی کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار گرفته است (Maslovsk, 1996). طبق نظر ماکس وبر پدرسالاری یک زیرگروه (sub-type) از نوعی سلطه سنتی است که از طریق سیستم اداری حاضر از مردسالاری اولیه متمایز می‌شود (Weber, 1978: 231). پدرسالاری یک نهاد پیچیده از قدرت و کنترل است و بر یک سلطه ساختاری مردانه دلالت می‌کند که دارای یک تاریخ طولانی است که در همه جوامع جهان وجود داشته است. پدرسالاری حکایت از یک سیستم سیاسی-اجتماعی دارد که مدعی برتری و سلطه طبیعی مردان بر زنان است و به قائل بودن حق سرکوب نسبت به زنان و کنترل قدرت آنها برای مردان باور دارد. این امر از طریق درونی‌سازی هنجارها به وسیله فرآیند جامعه‌پذیری صورت می‌گیرد. این هنجارها به منظور کنترل و استثمار زنان مورد استفاده قرار می‌گیرند. در واقع هم مردان و هم زنان پدرسالاری را در جامعه تحقق بخشیده و آن را تقویت می‌کنند. این مفهوم اساساً نوع خاصی از ساختار اجتماعی-سیاسی با نظام ارزشی ویژه و اشکالی از گفتمان و عمل را می‌رساند که بر شیوه متمایزی از سازماندهی استوار است. برخی اندیشمندان پدرسالاری را به عنوان خصیصه اصلی روابط اجتماعی، شکل‌بندی اجتماعی به دوره ماقبل سرمایه‌داری اطلاق می‌نمایند که به طور تاریخی در اشکال گوناگونی در اروپا و آسیا وجود داشته است. هشام شرابی در طرح و پاسخ به این سوال که آیا تفاوتی میان جامعه پدرسالار و جامعه سنتی وجود دارد؟ اینگونه توضیح می‌دهد که: «روشن است که پدرسالاری به مثابه مقوله‌ای اجتماعی-اقتصادی به جامعه سنتی ماقبل مدرن برمی‌گردد، به این معنا تعبیرات جامعه، فرهنگ پدرسالار و جامعه فرهنگ سنتی یا ماقبل مدرن کم‌وبیش مترادف هم هستند و هر دو تعبیر در مقابل یک جامعه/فرهنگ از لحاظ کیفی متفاوت، یعنی مدرن تعریف می‌شوند». زمانی که جامعه سنتی پدرسالار را در مقابل جامعه مدرن قرار می‌دهیم در واقع به یک جامعه پدرسالار از نوع اروپایی و غربی آن نظر داریم. اما نظریه شیوه تولید آسیایی و مفهوم عام استبداد شرقی بیانگر یک شکل‌بندی اجتماعی آسیایی یا شرقی با شکل خاصی از پدرسالاری است. از نظر مارکس شهر آسیایی به مثابه شهر روزگار باستان یا اواخر قرون میانه نبود بلکه شهر آسیایی پدیده‌ای به طور خاص پدرسالارانه به معنای شرقی کلمه بود یعنی یک جامعه به عنوان اردوگاه سلطنتی و نه یک ساختار مدنی (Hook, 2013). در اینجا آنچه با عنوان جامعه شرقی مدنظر است شامل منطقه خاورمیانه (عربی و غیرعربی) می‌شود. خاورمیانه به منطقه‌ای اطلاق می‌شود که سرزمین‌های میان دریای مدیترانه و خلیج فارس را شامل می‌شود. در این منطقه گروه‌های فرهنگی متفاوتی شامل: ایرانی، عربی، کردی، ترکی، اسرائیلی و آسوری حضور دارند. به طور کلی کشورهای این منطقه عبارت هستند از: اردن، امارات متحده عربی، ایران، بحرین، ترکیه، سوریه، عراق، عربستان سعودی، عمان، قطر، کویت، لبنان، مصر، یمن و دو کشور اسرائیل و فلسطین که دربرگیرنده کرانه باختری رود اردن و نوار غزه است. علاوه بر این کشورهایی مانند تونس، لیبی، الجزایر و مراکش را نیز به دلیل وابستگی‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی با کشورهای فوق جزء خاورمیانه به حساب می‌آورند. در واقع نام‌گذاری مناطق و تعیین حدود سرزمینی صرفاً یک برجسب خنثی نیست که به یک محدوده جغرافیایی زده شود بلکه از منطق و مقصودی حکایت می‌کند که بر رویکردهای مطالعاتی آن منطقه تأثیر می‌گذارد به طوری که اسامی مناطق را باید یک «مفهوم» و نه یک «نام» در نظر گرفت (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۱). امروزه مفهوم «خاورمیانه» با منطقه‌ای آشوب‌زا و امنیتی مترادف دانسته می‌شود و پارامترهای فرهنگی آن نادیده گرفته می‌شود. این در حالی است که این منطقه جایگاه شکل‌گیری اولین اجتماعات

متمدن بشری در جهان بوده است و باورها و آیین‌هایی که امروزه در مناطق دیگر نیز زنده‌اند از این منطقه نشأت گرفته‌اند. منطقه خاورمیانه بعد از فروپاشی خلافت عثمانی و در میانه‌های قرن بیستم مورد توجه کشورهای اروپایی واقع شده است. این حضور که می‌توان آن را رویارویی مدرنیسم اروپایی با جامعه سنتی/پدرسالار خاورمیانه (همانگونه که شرح آن رفت) به حساب آورد از نگاه شرابی در یک تقابل دیالکتیکی منجر به شکل‌گیری ویژگی‌های زیر شده است.

مقوله	مدرنیته	پدرسالاری
دانش	اندیشه/عقل	اسطوره/اعتقاد
حقیقت	علمی/کنایه‌آمیز	مذهبی/تمثیلی
زبان	تحلیلی	خطابی
حکومت	دموکراتیک/سوسیالیست	سلطنت پدرسالار جدید
روابط اجتماعی	افقی	عمودی
قشربندی اجتماعی	طبقه	خانواده/طبقه/فرقه

جدول شماره یک: شاخصه‌های مدرنیته و پدرسالاری (برگرفته از کتاب نوپدرسالاری از هشام شرابی)

ویژگی‌هایی که برای هرکدام از دونوع مدرنیته و پدرسالاری برشمرده شده‌اند درست نقطه مقابل یکدیگر هستند. دنیای مدرنیته یک دنیای علمی، منظم و دارای ساختار مدنی مشخص است. اما جامعه پدرسالار تقریباً همان چیزی است که کارل مارکس آن را «اردوی سلطنتی» می‌نامید. یعنی جامعه‌ای که در آن ساختارها و ارتباطات عمودی و مسائل مذهبی و تمثیلی هستند تا علمی. درنتیجه تقابل دیالکتیکی این دو جامعه که در واقع از زمان فروپاشی خلافت عثمانی و حضور گسترده دولت‌های غربی در خاورمیانه اتفاق افتاده، خاورمیانه شاهد ظهور جامعه جدیدی بوده است که آن را «نو پدرسالاری» می‌نامند. نوپدرسالاری معنای خود را از دو اصطلاح یا واقعیت می‌گیرد که ساختار واقعی آن را تشکیل می‌دهند: مدرنیته و پدرسالاری. نوپدرسالاری نه مدرن است و نه سنتی. هم فاقد جامعه گماینشافت است و هم فاقد ویژگی‌های مدرن جامعه گزلفاشت، بلکه یک شکل‌بندی اجتماعی آنتروپیک (نامنظم) است. این جامعه به عنوان یک ساختار اجتماعی-اقتصادی غیرمدرن و وابسته نمونه کاملی از جامعه توسعه‌یافته را نشان می‌دهد. نافذترین خصیصه آن یک نوع ناتوانی عمومیت‌یافته پایدار و ظاهراً برطرف‌نشده است. جامعه نوپدرسالار از عمل به عنوان یک سیستم اجتماعی یا سیاسی یکپارچه و به عنوان یک ساختار اقتصادی یا نظامی ناتوان است. یکی از مسائلی که این جامعه با آن روبه‌رو است مسئله نوسازی می‌باشد. نوسازی در این عرصه عمدتاً فقط مکانیزمی برای ارتقای توسعه‌نیافتگی و آنتروپی اجتماعی است. که به نوبه خود ساختارها و آگاهی نامتجانس، سنتی و شبه‌عقلانی خاص جامعه نوپدرسالار را تولید و بازتولید می‌کند. ویژگی اساسی روانی-اجتماعی این نوع جامعه چه محافظه‌کار و چه مرفعی، سلطه پدر است که خانواده ملی و همین‌طور خانواده طبیعی حول محور او سازمان یافته است. در این جامعه بین حکمران و توده و بین پدر و فرزند تنها روابط عمومی وجود دارد. آنچه در رژیم‌های سیاسی نوپدرسالار نمایان است وجود و خلق نظام‌های «دو دولتی» است، یعنی یک ساختار نظامی-دیوانی در کنار یک ساختار پلیس مخفی وجود دارد و دومی با خدمت به عنوان تنظیم‌کننده نهایی حیات سیاسی بر زندگی روزانه مردم حاکم و مسلط است. به این طریق در فعالیت‌های اجتماعی شهروندان عادی نه‌تنها به‌طور استبدادی و دلبخواهانه از برخی حقوق اساسی خود محروم می‌شوند بلکه آنها زندانیان واقعی دولت و در معرض خشونت پایدار و بوالهوسانه آن می‌باشند (شرابی، ۱۳۹۷). حضور استعمار و امپریالیسم اروپایی در یک پیوند دیالکتیکی با جوامع پدرسالار خاورمیانه در واقع در جامعه‌ای با عنوان نوپدرسالاری مستحیل می‌شود. جامعه‌ای که انفعال و تقلید از ویژگی‌های اصلی اجتماع آن به حساب می‌آیند.

جامعه‌ای که دیگر نه ویژگی‌های اصیل و سنتی خود را دارد و نه ویژگی‌های مدرن و نوسازی‌شده را پذیرفته است. هنوز ساختارهای قبیله‌ای که از قبل وجود داشته‌اند در بیشتر نظام‌های سیاسی خاورمیانه حضور دارند. در واقع به تعبیر شرابی جامعه عرب نتوانسته است خود را با ویژگی‌های مدرنیته آداپته نماید و در نتیجه این جامعه به یک «مدرنیته تحریف‌شده» تغییر شکل داده است (Yoyo, 2018: 259). به این ترتیب می‌توان ویژگی‌های زیر را برای جوامع خاورمیانه برشمرد:

۱- چندپارگی اجتماعی، شامل نگرشی که در آن، جامعه روابط اجتماعی و سازمانی خود را بر اساس خانواده، بستگان روابط مذهبی یا قومی شکل می‌دهد.

۲- وجود الگویی از رهبری با مشخصه سلطه و پدرگرایی (paternalism) که می‌تواند از یک ساختار کوچک مانند خانواده تا یک ساختار کلان مانند کشور قابل مشاهده باشد. در حالی که جامعه مدرن باید همکاری، شناخت و برابری را ترقی دهد.

۳- وجود یک پارادایم مطلق: در واقع جامعه عرب به جای پذیرش تعدد و تفاوت، فضای باز و سایر نگرش‌های دموکراتیک، یک آگاهی مطلق را در زندگی نظری، سیاسی و روزمره از خود نشان می‌دهد. چنین نگرش‌هایی از پارادایم‌های استعلایی، متافیزیکی و وحیانی ناشی می‌شود.

۴- ماهیت زندگی در این جوامع با شیوه‌های مختلف تشریفاتی، عرفی و آیینی مشخص می‌شود و بر خلاف جوامع مدرن، تمایلی به خلاقیت و ابتکار ندارند (Sharabi, 1987).

به این ترتیب در جمع‌بندی نظریه نوپدرسالاری در جوامع عرب و خاورمیانه، می‌توان آن را یک شکل تحریف‌شده و بی‌ریخت از مدرنیسم دانست.

دموکراسی و مفهوم آن

هر وقت سخن از دموکراسی به میان می‌آید عبارت «حکومت به وسیله مردم» در ذهن تداعی می‌شود. هرچند این تعریفی می‌باشد که در فرهنگ لغات ذیل مفهوم دموکراسی آورده شده است اما با ریشه‌شناسی اصطلاح دموکراسی نیز مطابقت دارد. دموکراسی از دو واژه دموس به معنای مردم و کراتین به معنای حکومت کردن که هر دو واژگانی متعلق به یونان در دوره باستان هستند نشأت گرفته است. پریکلس که یکی از خطابه‌های معروف وی توسط توسیدید مورخ یونان باستان نقل شده است می‌گوید: «حکومت ما دموکراسی نامیده می‌شود زیرا که اداره آن در دست بسیار است و نه در کف اندک». در دوره‌های بعد ارسطو ضمن دسته‌بندی انواع دموکراسی در آخر چنین می‌گوید: «به‌طور کلی می‌توان گفت که نظامی که به همه شهروندان اجازه شرکت نمی‌دهد نظامی است بر پایه حکومت گروه اندک (اولیگارشی) و نظامی که اجازه شرکت به همگان را می‌دهد نظامی است دموکراتیک» (ارسطو، ۱۳۹۰). علاوه بر این در دوران جدیدتر سخن معروف آبراهام لینکلن مبنی بر: «حکومت مردم به وسیله مردم و برای مردم» نیز به همین دیدگاه و نظر کلی در مورد دموکراسی دلالت دارد. بر اساس این مفاهیم و عبارات کلی در واقع دموکراسی نظامی است که در آن مردم بر خود حکومت می‌کنند. هرچند این تعاریف و عبارت‌های کوتاه ممکن است با اقبال عمومی مواجهه شوند اما از آنجاییکه مسئله را بیش از حد ساده می‌نمایند نمی‌توانند تعریف روشن و دقیقی از دموکراسی ارائه دهند. عبارت‌های دیگری مانند: «حکومت بر پایه رضایت»، «فرمانروایی اکثریت»، «حکومت با حقوق برابر برای همه»، «حاکمیت خلق» و... نیز از جنس همان عبارت‌های کلی و ساده هستند (کوهن، ۱۳۷۳).

به دلیل اختلاف و تشتت آراء در بین نظام‌های سیاسی در مورد مفهوم دموکراسی سازمان جهانی یونسکو برای رفع کج‌فهمی‌ها و ابهامات پیرامون مفهوم دموکراسی در سال ۱۹۵۰ کنفرانسی را برگزار کرد که بیش از ۵۰ کشور با نظام‌های متفاوت در آن حضور داشتند. نکته مهم در این کنفرانس این بود که همه این کشورها اصرار می‌ورزیدند که آنها دارای نظام دموکراسی هستند و بعضی از آنها فقط نظام خود را تنها نظام دموکراتیک برمی‌شمارند. این کنفرانس نشان داد که مفهوم دموکراسی

نظام‌های کمونیستی متفاوت از مفهومی است که نظام‌های سیاسی آمریکا یا فرانسه دارند. نظام‌های غربی در این کنفرانس بر این عقیده بودند که دموکراسی به معنای اجازه برگزاری انتخابات، مطبوعات آزاد، آزادی رادیو و تلویزیون، آزادی اجتماعات سیاسی، آزادی مذهب، آزادی اندیشه و بیان، تساوی حقوقی، حق مخالفت با حکومت و حقوقی از این قبیل و از همه مهم‌تر آزاد بودن از بیم و وحشت است (نوذری، ۱۳۷۶: ۲۲۶).

اما برای رسیدن به معنا و مفهومی روشن از دموکراسی لازم است عبارات کلی سطور فوق را عمیق‌تر مورد مذاقه قرار دهیم. جان استورات میل در سال ۱۸۵۹ در کتاب خویش با عنوان رساله‌ای درباره آزادی می‌گوید: «عباراتی از قبیل حاکمیت خلق یا قدرت خلق بر خود خلق حقیقت مسئله را درست بیان نمی‌کند چون آن مردمی که قدرت را اعمال می‌کنند با آن مردمی که قدرت بر آنها اعمال می‌شود همیشه یکی نیستند و حکومت کردن مردم بر خودشان که تا این حد در پیرامونش سخن گفته می‌شود به واقع حکومتی نیست که در آن هر فردی حاکم بر سرنوشت خودش باشد بلکه حکومتی است که در آن سرنوشت فرد در جامعه به وسیله بقیه افراد آن جامعه تعیین می‌شود» (میل، ۱۸۵۹: ۳۱-۳۲). وقتی به عرصه سیاست عملی نگاه می‌کنیم بدیهی است که مردم به مفهومی که اشاره شد نمی‌توانند بر خود حکومت کنند. در واقع درست است که حکومتی که روی کار می‌آید برگزیده خود مردم است ولی مردم در وضع و اجرای قوانین دخالتی ندارند؛ بنابراین اکثر مردم حکومت نمی‌کنند بلکه تحت حکومت فرمانروایان قرار دارند. با وجود این نمی‌توانیم بگوییم حکومت بر خود یک عبارت و مفهوم بی‌معنی است. در مسئله حکومت و حکمرانی ما با یک مفهوم مهم به نام «اجتماع» مواجه هستیم. مردم خالق و شکل‌دهنده اجتماع هستند و دموکراسی به معنای «حکومت کردن به دست خود مردم» نظامی است که در آن مردم یعنی اعضای اجتماع در تعیین خط‌مشی سیاسی برای کل اجتماع شرکت می‌کنند. به عبارت دیگر در این ارتباط مفهوم «خود-مدیری» معنا و مفهوم پیدا می‌کند. خود-مدیری یک سلسله تصمیم‌های پیوسته و مداوم را ایجاب می‌کند و در جریان گرفتن همین تصمیم‌ها است که مشارکت در تعیین خط‌مشی به صورتی قابل لمس در می‌آید. در این رابطه کارل کوهن (۱۳۷۳) دموکراسی را اینگونه تعریف می‌کند: «دموکراسی حکومت جمعی است که در آن از بسیاری لحاظ اعضای اجتماع به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در گرفتن تصمیم‌هایی که به همه آنها مربوط می‌شود شرکت دارند یا می‌توانند شرکت داشته باشند». این تعریف از دموکراسی اجزا مختلفی دارد که می‌توان با توجه به آنها شاخص‌های مهم مفهوم دموکراسی را استخراج و آن را قابل لمس نمود. در بخش اول دموکراسی یک حکومت جمعی است به این معنا که حتماً باید یک اجتماع انسانی وجود داشته باشد و این اجتماع دارای یک حکومت مشخص باشد. اعضای این اجتماع باید به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در تصمیم‌هایی که به ایشان مربوط می‌شود و در وضع آنها تأثیرگذار است مشارکت داشته باشند. پس مشارکت در تصمیمات مهم برای جامعه یکی دیگر از ویژگی‌های دموکراسی است. اما به‌طور طبیعی اندازه‌های مشارکت مختلف‌اند. گاهی تحقق مشارکت می‌تواند از برخی جهات بیشترکامل و از جهاتی دیگر کم‌ترکامل باشد. با توجه به مقیاسی که دموکراسی‌های امروزی با آن سنجیده می‌شوند نمی‌توان مقیاس مشارکت را مقیاس ساده‌ای در نظر گرفت. به مجرد اینکه فرض وجود دموکراسی به‌طور کامل کنار گذاشته شود لازم است انتظارات خود را اندکی تعدیل کنیم تا به این نتیجه برسیم که ممکن است دموکراسی از جهات مختلف و به درجات مختلف وجود داشته باشد. مسئله دیگر در تعریف فوق مسئله مستقیم و غیرمستقیم بودن مشارکت است. در این راستا «انتخابات» یکی از عناصر و ابزار مهم تحقق دموکراسی به حساب می‌آید. انتخابات دموکراتیک خواه ناخواه مفهوم نمایندگی را خلق می‌کند. درجه نمایندگی نشان‌دهنده نزدیک شدن نظام به دموکراسی مستقیم است. درجه بالایی نمایندگی جایی اتفاق می‌افتد که تعداد اجتماع پایین باشد و درجه پایین نمایندگی در اجتماعات بزرگ‌تر به وقوع می‌پیوندد. به عبارت دیگر میزان جمعیت حاضر در هر نظام سیاسی در تعیین درجه نمایندگی

مهم و تأثیرگذار است. اما از لحاظ آرمانی دموکراسی همواره در تلاش برای تحقق عالی‌ترین درجه نمایندگی است (کوهن، همان).

علاوه بر رسیدن به سیستم نمایندگی از طریق انتخابات، می‌توان به ابزار دیگری در راستای تحقق این مهم اشاره کرد. از جمله: وجود احزاب، سازمان‌های سیاسی و... موضوع دیگری که در مورد دموکراسی می‌توان به آن اشاره نمود مسئله مشروعیت است. از نگاه دموکراسی حکومتی دموکراتیک است که مشروعیت خود را از خواست اجتماع به دست آورده باشد و همواره از طریق کانال‌های مختلف خود را در معرض نقد اجتماع قرار دهد. در تکمیل این موارد رابرت دال ۵ سنجه مهم را برای دموکراسی مشخص کرده‌اند: ۱- مشارکت موثر ۲- برابری در رأی‌دهی ۳- درک روشن ۴- اعمال کنترل نهایی بر دستور کار ۵- شمول بزرگسالان (دال، ۱۳۸۸). آنچه از این سنجه‌ها برداشت می‌شود این است که برابر دانستن انسان‌ها و اعضای جامعه از ضروریات دموکراسی است و البته تا حدودی یک معنا و تعریف آرمانی از دموکراسی را تداعی می‌کند. اما منظور ما از دموکراسی نه یک مسئله و مفهوم آرمانی بلکه یک مفهوم واقعی و ملموس است که تا حدودی معنای «حکومت مسئول و پاسخگو در برابر مردم را در خود دارد». دموکراسی در وهله اول نظامی است مبتنی بر آراء و افکار عمومی که پیوسته باید در مقابل مردم احساس مسئولیت کند؛ دوم: مشارکت فعالانه و همگانی شهروندان در عرصه سیاست و زندگی مدنی را تأمین کند؛ سوم: از حقوق انسانی همه شهروندان پاسداری کند؛ چهارم: حکومت قانون و اعمال بی‌طرفانه قوانین و فرآیندهای آن را در قبال شهروندان به‌طور برابر تضمین کند و پنجم: ضرورت وجود فرهنگ دموکراتیک نیز لازمه استقرار و تداوم در دموکراسی است. بنابراین با توجه به مفاهیم و تعاریف فوق می‌توان شاخص‌های ذیل را برای وجود حکومت دموکراتیک (عموماً به معنای رایج آن و آنچه در جهان غرب شکل گرفته) مشخص نمود:

۱- برگزاری انتخابات مختلف در جامعه (مجلس نمایندگان، ریاست جمهوری و...)

۲- قائل بودن حق رأی برابر برای اعضای جامعه

۳- وجود مشروعیت برای ظهور و فعالیت آزاد احزاب و سازمان‌ها

۴- آزادی مطبوعات و آزادی بیان

۵- آزادی فعالیت گروه‌های مخالف حکومت حاکمه

۶- وجود رسانه‌های متعدد (خصوصی در مقابل دولتی)

۷- رها بودن از اجبار و اقتدارگرایی (Munck and Verkuilen, 2002: 10)

به این ترتیب با توجه به تشریح دو متغیر اصلی پژوهش (نوپدرسالاری و دموکراسی) می‌توان شاخصه‌های این دو مفهوم را به صورت زیر در مقابل یکدیگر نشان داد:

مقوله	پدرسالاری جدید	دموکراسی
حکومت	الگوی رهبری با مشخصه سلطه و پدرگرایی	پلیارشی/چندحزبی
روابط/ساختار اجتماعی	چندپارگی اجتماعی/روابط فامیلی، قومی و مذهبی	همبستگی اجتماعی
آگاهی	مطلق	چندنگرشی
ماهیت زندگی	تشریفاتی/عرفی/آیینی	خلاقانه/مبتکرانه

جدول شماره دو: شاخصه‌های پدرسالاری جدید و دموکراسی

دموکراسی تحریف‌شده و ویژگی‌های آن

رابرت دال به عنوان یکی از نظریه‌پردازان مطرح در زمینه دموکراسی، حدود ۲۰۰ کشور جهان را در سه‌گونه دسته‌بندی می‌کند: ۱- حکومت‌های غیردموکراتیک ۲- حکومت‌های دموکراتیک نوپا ۳- حکومت‌های دموکراتیک دیرپا. این دسته‌بندی به دنبال این است که نشان دهد هرکدام از این کشورها با چه چالش‌هایی در زمینه دموکراسی مواجه هستند. برای کشورهای دموکراتیک دیرپا چالش تکمیل و تعمیق نظام دموکراسی، برای دموکراسی‌های نوپا چالش چگونگی تقویت نهادها و رویه‌های دموکراتیک و برای کشورهای غیردموکراتیک چالش چگونگی گذار دموکراتیک وجود دارد (دال، ۱۳۸۸). کشورهای غیردموکراتیک در خاورمیانه همواره با چالش اخیر مواجه بوده‌اند و دموکراسی به عنوان مفهومی غربی و وارداتی (از نگاه این کشورها) بعد از ورود به این کشورها با موانع و چالش‌های جدی در تقابل و رویارویی بوده است. بیشتر کشورها برای مشروعیت خود، نظام‌های سیاسی خود را با عنوان دموکراتیک معرفی می‌کنند و در این راستا هرکدام تعریف متفاوتی از مفهوم دموکراسی دارند. همانطور که در صفحات قبل گفته شد در این راستا در کنفرانس یونسکو در سال ۱۹۵۰ نتیجه‌ای که حاصل شد این بود که کشورهای مختلف برداشت و درک متفاوتی از دموکراسی نسبت به یکدیگر دارند (ساجدی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). در بین کشورهای خاورمیانه تنها می‌توان از اسرائیل و به درجه کم تری از ترکیه به عنوان کشورهایی نام برد که در آنها یک سیستم سیاسی فعال با مشارکت جامعه مدنی وجود دارد که تا حدودی شاخص‌هایی که در آن کنفرانس مورد پذیرش دولتهای دموکراتیک غربی بود را دارا هستند. در موارد بی‌شماری در دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه انتخابات یا وجود ندارد و یا با تقلب و کنترل‌شده صورت می‌گیرد، آزادی‌های اجتماعی و مدنی ممنوع است و فردیت و حقوق فردی اعضای جامعه تضییع می‌شود. به‌طور خلاصه جامعه مدنی هرچند دارای برابری بین اعضای آن نباشد، مرکزیت دموکراسی است. در واقع ظهور جامعه مدنی شرط لازم اما ناکافی برای تحقق دموکراسی است (Norton, 1993). علاوه بر این برای آنکه دموکراسی در یک کشور یا منطقه ظهور کند شرایطی از جمله شرایط زیر ضرورت دارند. در درجه اول دموکراسی بازتاب ملاحظات تاریخی یک کشور است. دموکراسی ماهیتاً بازتاب پیامدهای تاریخی جوامع اروپا و غرب و بازتاب تحولات تاریخی خاصی است. در این کشورها چهار ویژگی خاص وجود داشته است؛ ۱- اصلاح مذهبی اتفاق افتاده است. در اروپا شروع‌کننده این مسئله در صده ۱۵۰۰ میلادی مارتین لوتر بود که دین مسیحیت را از خیلی از خرافه‌ها و قوانین ضد جامعه مدنی پیراست؛ ۲- روشنگری صورت گرفته است. در عصر روشنگری این باور رشد کرد که برای فهم جهان و فهم کائنات نیازی به توسل به مابعدالطبیعه نیست و انسان برای فهم شکل‌گیری جهان باید به عقل متوسل شود؛ ۳- انقلاب صنعتی به وقوع پیوسته است. در عصر انقلاب صنعتی انسان به این نتیجه رسیده است که می‌تواند بر طبیعت غلبه کند و مانع از زیان مخاطرات طبیعی شود؛ ۴- انقلاب یا اصلاح سیاسی به وجود آمده است. با وقوع انقلاب سیاسی امپراتوری قانون حاکم می‌شود و امپراتوری فرد از بین می‌رود. اما آیا این مولفه‌ها و شرایط در خاورمیانه اتفاق افتاده‌اند که بتواند میزبان و زمین مناسبی برای رشد و ترقی دموکراسی باشد؟ روند تاریخی در خاورمیانه به گونه‌ای بوده که هنوز این منطقه از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن گذار نکرده است. قوم‌گرایی و قشری‌گری از ویژگی‌های بارز آن است و جنبش‌های اسلام‌گرا و بنیادگرا در کشورهای منطقه و حتی در ترکیه سکولار فعال هستند. جامعه مدنی فعالیت و پویایی چندانی ندارد و حاکمیت قانون با چالش‌های جدی مواجه است. نظام‌های سیاسی خاورمیانه اکثراً از سیستم پادشاهی تبعیت می‌کنند و قدرت در این نظام‌ها تک‌ساخت و ساختار سیاسی اقتدارطلب است. از لحاظ اقتصادی کشورهای منطقه عموماً دارای اقتصاد سنتی و تک‌محصولی هستند و هنوز انقلاب صنعتی در آنها صورت نگرفته است. در چنین شرایطی و در دوران پساعثمانی و ورود مفهوم دموکراسی به جوامع نوپدرسالار خاورمیانه، مفهوم دموکراسی در یک تقابل دیالکتیکی با نوپدرسالاری از ماهیت خود فاصله گرفته و به شکل دیگری ظاهر شده است. در واقع این نوع دموکراسی که با عنوان «دموکراسی تحریف‌شده» مدنظر نگارنده است هم بخشی از ویژگی‌های دموکراسی را در خود دارد و هم بخشی از ویژگی‌های نوپدرسالاری

را. در دموکراسی تحریف شده، اشکال و ابزار دموکراسی مانند انتخابات، پارلمان، جراید متعدد، احزاب و... وجود دارند اما در سایه اقتدارطلبی نظام‌های سیاسی، هیچ‌کدام عملکرد واقعی و درخوری از خود بروز نمی‌دهند. پارلمان‌ها وجود دارند اما قدرت رئیس‌جمهور و یا پادشاه و رهبران سیاسی تاحدود زیادی موروثی است. تنها احزابی قادر به فعالیت آزادانه هستند که وابسته به قدرت حاکمه باشند. انتخابات برگزار می‌شود ولی نامزدهای انتخاباتی در فیلترهای متعددی غربال می‌شوند. متاثر از خصوصیات مردسالارانه و پدرسالارانه، زنان در هیچ‌کدام از کشورهای منطقه قدرت اول سیاسی را نمی‌توانند کسب کنند و حضور بسیار کم‌رنگی در عرصه قدرت و سیاست دارند. روزنامه‌ها، جراید و رسانه‌ها تحت تأثیر نظام سیاسی حاکم هستند و به صورت آزادانه قادر به نقد و ارائه مطالب و موضوعات نیستند. به عبارت دیگر دموکراسی تحریف‌شده ادامه همان سیاست و جوامع نوپدرسالار در پوسته و ظاهر دموکراسی است. به‌طور خلاصه ویژگی‌های دموکراسی تحریف‌شده را می‌توان در جدول زیر نشان داد:

مقوله	پدرسالاری جدید	دموکراسی	دموکراسی تحریف‌شده
حکومت	الگوی رهبری با مشخصه سلطه و پدرگرایی	پلیارشی/چندحزبی	وجود چند حزب تحت سلطه و اقتدار یک نفر یا یک گروه خاص
روابط/ساختار اجتماعی	چندپارگی اجتماعی/روابط فامیلی، قومی و مذهبی	همبستگی اجتماعی	وجود چندپارگی اجتماعی و مستحیل شدن آن در یک ساختار هویتی ایدئولوژیک به جای همبستگی اجتماعی
آگاهی	مطلق	چندنگرشی	نسبی
ماهیت زندگی	تشریفاتی/عرفی/آیینی	خلاقانه/مبتکرانه	تشریفاتی/عرفی/آیینی و در برخی حوزه‌ها خلاقانه/مبتکرانه

جدول شماره سه: روند دیالکتیک منجر به دموکراسی تحریف‌شده

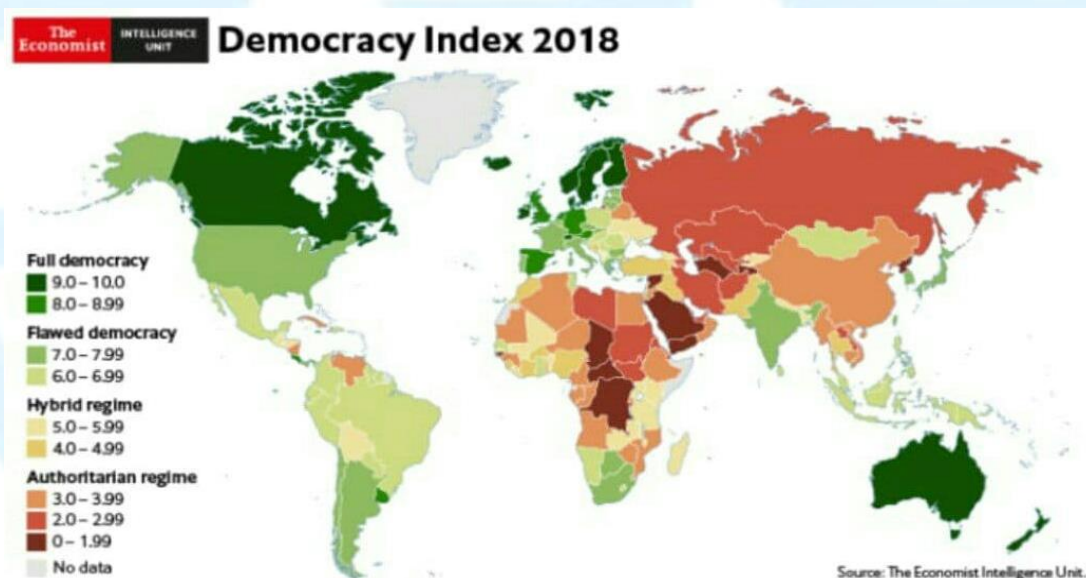
بنابراین در دموکراسی تحریف‌شده نظام‌های سیاسی هم بخشی از ویژگی‌های نوپدرسالاری را در خود دارند و هم بخشی از ویژگی‌ها و مولفه‌های دموکراسی را. به عنوان نمونه می‌توان به برخی از نظام‌های سیاسی حاکم بر کشورهای خاورمیانه اشاره کرد که در آنها انتخابات برگزار می‌شود و دارای مجلس نمایندگان هستند (ایران، سوریه، ترکیه، مصر) اما معمولاً یک شخص یا یک گروه خاص به صورت متمادی و تقریباً مطلق قدرت را در اختیار دارد. در سایر کشورهای خاورمیانه مانند کشورهای حوزه خلیج فارس و کشورهای شمال آفریقا نیز وضعیت به گونه‌ای است که این کشورها دارای برخی شاخصه‌های دموکراتیک هستند ولی نظام‌های سیاسی حاکم بر آنها معمولاً سلطنتی با سلطه مردان به عنوان پادشاه است. بررسی شاخصه‌های دموکراسی در خاورمیانه و شمال آفریقا که از سوی «واحد اطلاعات اکونومیست» (Economist Intelligence Unit) در سال ۲۰۱۸ ارائه شده است نمایانگر وضعیت دموکراسی در هرکدام از کشورهای منطقه و رتبه آنها در بین سایر کشورهای جهان است. این رتبه‌بندی بر اساس پنج شاخصه دموکراسی شامل: «انتخابات و تکثرگرایی»، «آزادی‌های مدنی»، «ساختار قدرت»، «مشارکت سیاسی» و «فرهنگ دموکراسی» به دست آمده است.

Middle East and North Africa 2018

	Overall score	Global Rank	Regional rank	I Electoral process and pluralism	II Functioning of government	III Political participation	IV Political culture	V Civil liberties	Regime type
Israel	7.79	30	1	9.17	7.50	8.89	7.50	5.88	Flawed democracy
Tunisia	6.41	63=	2	6.42	5.71	7.78	6.25	5.88	Flawed democracy
Morocco	4.99	100	3	5.25	4.64	5.00	5.63	4.41	Hybrid regime
Lebanon	4.63	106=	4	3.92	2.21	6.67	5.63	4.71	Hybrid regime
Palestine	4.39	109	5	3.83	2.14	7.78	4.38	3.82	Hybrid regime
Iraq	4.06	114	6	4.75	0.07	6.67	5.00	3.82	Hybrid regime
Jordan	3.93	115	7	3.58	4.29	3.89	4.38	3.53	Authoritarian
Kuwait	3.85	116=	8	3.17	4.29	3.89	4.38	3.53	Authoritarian
Algeria	3.50	126	9	2.58	2.21	3.89	5.00	3.82	Authoritarian
Egypt	3.36	127	10	3.58	3.21	3.33	3.75	2.94	Authoritarian
Qatar	3.19	133	11	0.00	4.29	2.22	5.63	3.82	Authoritarian
Oman	3.04	140	12	0.00	3.93	2.78	4.38	4.12	Authoritarian
United Arab Emirates	2.76	147	13	0.00	3.93	2.22	5.00	2.65	Authoritarian
Bahrain	2.71	148	14	0.83	3.21	2.78	4.38	2.35	Authoritarian
Iran	2.45	150	15	0.00	3.21	4.44	3.13	1.47	Authoritarian
Libya	2.19	154	16	1.00	0.36	1.67	5.00	2.94	Authoritarian
Sudan	2.15	155	17	0.00	1.79	2.78	5.00	1.18	Authoritarian
Yemen	1.95	158	18	0.00	0.00	3.89	5.00	0.88	Authoritarian
Saudi Arabia	1.93	159=	19	0.00	2.86	2.22	3.13	1.47	Authoritarian
Syria	1.43	166	20	0.00	0.00	2.78	4.38	0.00	Authoritarian

Source: The Economist Intelligence Unit

همانطور که در جدول فوق مشخص است هیچ کدام از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا دارای دموکراسی کاملی نیستند. اسرائیل و تونس با عنوان «دموکراسی معیوب» مشخص شده‌اند. مراکش، فلسطین، لبنان و عراق دارای رژیم‌های هیبریدی در نظر گرفته شده‌اند و سایر کشورها دارای رژیم‌های اقتدارگرا هستند. بنابراین هر کدام از این کشورها بخشی از شاخصه‌های دموکراسی را دارا هستند ولی همچنان ساختار سیاسی در آنها اقتدارگرایانه است. جایگاه این کشورها و پراکندگی دموکراسی در سایر نقاط جهان در تصویر زیر مشخص است.



Source: The Economist Intelligence Unit

نتیجه

خاورمیانه تا قبل از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تا قبل از دوران استعمار غربی یک منطقه با ویژگی‌های سنتی و پیشامدرن بوده است. اما در دوران پساعثمانی و پسااستعمار به مرور میزبان ورود مدرنیته به درون جوامع خود بوده است. برخورد مدرنیته با اجتماعات پدرسالار خاورمیانه در نهایت در یک روند دیالکتیکی به شکل‌گیری نوع جدیدی از پدرسالاری با عنوان نوپدرسالاری که هم ویژگی‌های مدرنیته را در خود دارد و هم ویژگی‌های پدرسالاری سنتی را، منجر شده است. نوپدرسالاری به عنوان وضع مجامع تقابل فوق، با وضع جدید و بیگانه دیگری با نام دموکراسی مواجه شد؛ در نتیجه وضعیتی ظهور کرده است که هم نمودی از جوامع و نظام‌های دموکراتیک را در خود دارد و هم ویژگی‌های جامعه نوپدرسالار را، اما در عین حال هیچ کدام از دو مورد ذکر شده نیست و وضع جدیدی با نام «دموکراسی تحریف‌شده» را رقم زده است. در دموکراسی تحریف‌شده ابزار دموکراسی در جامعه وجود دارند و مورد استفاده قرار می‌گیرند اما حاصل آنها در خدمت اقتدارطلبان و جوامع مردسالار خاورمیانه است. در اکثر نظام‌های سیاسی خاورمیانه با اینکه انتخابات و مجلس وجود دارد ولی جایگاه رهبران سیاسی به سختی تغییر پیدا می‌کند. بنابراین در دموکراسی تحریف‌شده، با نظام‌های سیاسی اقتدارطلب و بعضاً توتالیتر مواجه هستیم که تمامی ابزار دموکراسی را به جای استفاده برای اعتلای جامعه مدنی و سیاسی، در راستای اعتلای خود و سرکوب دیگران به کار می‌برند. این کشورها برخی از شاخصه‌های دموکراسی را دارند ولی آنها را در یک ساختار اقتدارطلبانه حیات می‌دهند. بنابراین در ظاهر معمولاً همه چیز مدرن و دموکراتیک است اما در واقعیت و عملکرد سنتی و غیردموکراتیک.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- استیس، والتر ترنس (۱۹۲۴)، فلسفه هگل، ترجمه: حمید عنایت، تهران: نشر علمی فرهنگی.
- ۲- اسپوزیتو و واتربوری (۱۳۹۱)، جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: نشر فرهنگ جاوید.
- ۳- بی‌نا (۱۳۹۷)، روش‌های پژوهش در علوم انسانی، قابل دسترسی در: <https://www.dw.com/fa-ir/>.
- ۴- حورانی، آلبرت (۱۳۸۴)، تاریخ مردمان عرب، ترجمه: فرید جواهرکلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- دال، رابرت (۱۳۸۸)، درباره دموکراسی: سیر تحول و شرایط تحقق آن، ترجمه: فیروزسالاریان، تهران: نشر چشمه.
- ۶- ساجدی، امیر (۱۳۸۹)، «موانع توسعه دموکراسی در خاورمیانه»، مطالعات سیاسی ۲ (۸)، ۱۰۳-۱۲۱.
- ۷- شرابی، هشام (۱۳۹۷)، پدرسالاری جدید؛ نظریه‌ای درباره تغییرات تحریف‌شده در جامعه عرب، ترجمه: احمد موثقی، تهران: نشر کویر.
- ۸- کوهن، کارل (۱۳۷۳)، دموکراسی، ترجمه: فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۹- لرنر، دانیل (۱۳۸۳)، گذر جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه، ترجمه: غلامرضا خواجه سروی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۰- مجیدی، محمدرضا و محمدمهدی صادقی (۱۳۹۱)، «تأملی انتقادی در «منطق تعریف مناطق» و «رویکردهای مرسوم در مطالعات منطقه‌ای» (مطالعه موردی: خاورمیانه)»، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام ۲ (۱)، ۱۷۵-۲۰۱.

۱۱- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۵)، مکاتب سیاسی معاصر؛ نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم، چاپ سوم، تهران: انتشارات نقش جهان.

منابع لاتین

- 1- Danner, Helmut (2006), Methoden geisteswissenschaftlicher Pädagogik. Einführung in Hermeneutik, Phänomenologie und Dialektik. München, Reinhardt/UTB Verlag 2006.
- 2- ERTÖY, B (2020), THE SITUATION IN THE "MIDDLE EAST" AFTER THE DECLINE OF THE OTTOMAN EMPIRE: PROVIDING A THEORETICAL SOLUTION FOR THE INSTABILITY, Journal of Islamicjerusalem Studies, 20(1), 19-32.
- 3- Hook, B (2013), Understanding Patriarchy, imagine no borders, org/ pdf/ zines/ Understanding Patriarchy, pdf Retrieved on May 22, 2014 From <http://www.dawn.com/news/1060643/violenceagainst-women>.
- 4- Lewis, Bernard (1980), The Ottoman Empire and Its Aftermath, Journal of Contemporary History, Vol. 15, No. 1, Imperial Hangovers (Jan., 1980), pp.27-36
- 5- Maslovski, M. (1996), Max Weber's Concept of Patrimonialism and the Soviet System, The Sociological Review, 44(2), 294-308.
- 6- Maybee, Julie E., "Hegel's Dialectics", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL<<https://plato.stanford.edu/archives/win2020/entries/hegel-dialectics/>>.
- 7- Norton, Augustus Richard (1993), Middle East Journal, Vol. 47, No. 2.
- 8- Sharabi, H. (1987), 'Cultural Critics of Contemporary Arab Society', Arab Studies Quarterly. Pluto Journals, 9(1), pp. 1-19. Available at: <http://www.jstor.org/stable/41857915>.
- 9- Weber, M., (1978), Economy and Society, Berkeley: University of California Press.
- 10- Yoyo, Y. (2018), Neo-patriarchy and the Problem of the Arab Crisis: A Critical Study on Hisham Sharabi's Works. QIJS (Qudus International Journal of Islamic Studies), 6(2), 251-268.